

پوریهای جامی شاعری توانا و باذوق است. مهارت وی در سرودن هزل و هجو است. دیوان او شامل موضوعات متنوعی است. دیوان او حجم کمی دارد، اما وی در آن شخصیت‌های تاریخی و معاصر خود را هجو کرده و در برخی سروده‌هایش به ویژگی‌های شخصیت خویش اشاره کرده است. در برخی موارد نیز، هزل و هجویات وی انتقاد به مفاسد اجتماعی روزگار است. هزلیاتی هم دربارهٔ اعضای بدن سروده که این سروده‌ها یادآور شعر سوزنی است. البته پوریهای خود را از سوزنی برتر می‌داند. پوریهای جامی سروده‌های جدی هم دارد و در این زمینه خود را هم‌رتبهٔ سنایی شمرده است. پوریهای در شعر خود واژه‌ها و عبارات‌های مغولی فراوانی به کار برده است. یکی از جالب‌توجه‌ترین و استادانه‌ترین قصیدهٔ پوریهای قصاید «لامیه» به زبان مردم الکن است (صفا، ج ۳، ص ۶۶۸؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ذیل مدخل).

نسخه‌ای خطی از دیوان پوریهای در ۱۰۲۹ ق کتابت شده است و در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود. مثنوی «کارنامهٔ اوقاف» او را ایرج افشار در ۳۱۵ بیت در ۱۳۳۹ ش چاپ کرد. پوریهای این مثنوی را در مدح عزالدین فریومدی و در هجو صاحب اوقاف سروده است (دائرةالمعارف بزرگ، همان‌جا).

منابع:

دانشنامهٔ جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ج ۵، ذیل «پوریهای جامی»، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۹ ش.

دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ج ۲، ذیل «پوریهای جامی»، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۶ ش.

دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۳، ذیل «پوریهای جامی»، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳ ش.

تاج‌الدین بن بهاء‌الدین جامی، معروف به «ابن‌بها» متخلص به «پوریهای» و «بها»، شاعر هزل‌گوی سدهٔ هفتم هجری قمری است.

پوریهای جامی در روستای جام خراسان به دنیا آمد. تاریخ دقیق تولد او را نمی‌دانیم. خانوادهٔ وی اهل دانش بودند. پدر و پدربزرگش در شغل قضاوت ولایت جام بودند. قرار بود پوریهای نیز قاضی شود، ولی او به این شغل رغبت نشان نداد و به سبب طبع ظریف و روح لطیفش به شعر و شاعری روی آورد (دولتشاه سمرقندی، ص ۱۳۶).

استادان پوریهای را از دانشمندان هرات و تبریز دانسته‌اند. نخست، در هرات نزد رکن‌الدین قُبایی و سعیدی هروی دانش‌های ادبی را فراگرفت. سپس، در زمان حکومت ارغون‌خان (۶۵۷-۶۷۲ ق) همراه خواجه وجیه‌الدین زنگی، پسر طاهر فریومدی، به تبریز رفت. در تبریز با همام تبریزی هم‌نشینی داشت و با وی مشاعره می‌کرد. پوریهای همچنین به دستگاه خواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی وارد شد و در قصاید خود او را مدح کرد. پوریهای تا آخر عمر در تبریز ماند و در همان‌جا درگذشت. سال مرگ او مانند سال تولدش معلوم نیست. تقی‌الدین کاشانی ۷۳۲ ق را سال مرگ وی دانسته است. و در برخی منابع دیگر به نیمهٔ دوم سدهٔ نهم قمری و عهد سلطان ابوسعید گورکان اشاره شده است که درست به نظر نمی‌رسد. فصیح خوافی قصیده‌ای از پوریهای دربارهٔ زلزلهٔ نیشابور در ۶۶۶ ق و بازسازی آن شهر در ۶۶۹ ق نقل کرده است. ولی در دیگر سروده‌های پوریهای تاریخی ذکر نشده است تا بتوان تاریخ مرگ وی را حدس زد (برای آگاهی بیشتر نک: دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ذیل مدخل؛ نیز دائرةالمعارف بزرگ، ذیل مدخل).

علی اکبر ولایتی ve dğr.; تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و

ایران، (جلد دوم) تهران: انتشارات امیرکبیر، ISAM DN. 260935

160210

9919 MINORSKY, V. "Pūr-i Bahā's 'Mongol' ode (Mongolica, 2)." *B.S.O.A.S.* 18 no. 2 (1956) 261-78.

Pūr-i Bahā is a near-forgotten poet related to Juvaynī,

and a contemporary of the Mongol il-khan Abaqu (1265-82), son of Hulagu. Aside from its literary and philological interest, his ode, here given in text and translation, is of value for its references to some historical events on the Khorasan frontier in the latter part of the 13th century as well as to aspects of Persian life under Mongol domination.

صبا، ۱۴۰: آقابزرگ، ۹(۱/۱۵۹)، البته ناممکن می‌نماید. اگر منظور، ایلخان ابوسعید بهادر (حک ۷۱۷-۷۳۶ق) بوده باشد هم باید گفت حمدالله مستوفی که تاریخ‌گزیده را در روزگار این سلطان نگاشته، هیچ اشاره‌ای به مرگ پوربها نکرده است.

فصیح خوافی قصیده‌ای از پوربها، مربوط به زلزله نیشابور در ۶۶۶ق/۱۲۶۸م و بازسازی آن شهر در ۶۶۹ق، نقل کرده است (۲/۳۳۷، ۳۴۰). اما دیگر سروده‌های پوربها استمرار حیات وی را پس از این تاریخ تأیید نمی‌کنند.

پوربها شاعری خوش قریحه و باذوق بود و دیوان مختصر او مضامین متنوعی دارد. وی در برخی سروده‌هایش، به ویژگی‌های شخصیت خویش اشاره کرده است (نک: صفا، ۱/۳(۱)، ۶۶۷-۶۶۸). مهارت پوربها در سرودن هزل و هجاست (راز، ۱۷۹/۲-۱۸۰). وی شخصیت‌های تاریخی و معاصر خود را هجو کرده است (نک: صفا، ۱/۳(۱)، ۶۶۲؛ حاشیه)؛ همچنین هزلیاتی درباره اعضای بدن خود سروده (نک: رازی، ۱۸۰/۲) که در این زمینه، سخن او یادآور شعر سوزنی است، هرچند که پوربها خود را از سوزنی برتر می‌داند (نک: صفا، ۱/۳(۱)، ۶۶۷). در مواردی نیز هزل و هجویات پوربها رنگ انتقادی از مفاسد اجتماعی روزگار به خود می‌گیرد (نک: افشار، ۵). پوربها در سروده‌های جدی، خود را هم‌طراز سنایی می‌داند (صفا، همانجا).

از تفننهای شعری پوربها می‌توان به کاربرد فراوان واژه‌ها و عبارتهای مغولی در ضمن قصیده‌ای مدحی اشاره کرد (نک: دولتشاه، همانجا؛ جاجرمی، ۲۷۴/۱). یکی از استادانه‌ترین تفننهای پوربها، قصیده لامیه به زبان مردم الکن است (نک: صفا، ۱/۳(۱)، ۶۶۸).

نسخه‌ای خطی از دیوان پوربهای جامی (کتابت: ۱۰۲۹ق)، در موزه بریتانیا موجود است (نک: مرکزی، ۸۷/۱، ۸۹). همچنین مثنوی «کارنامه اوقاف» او را (نک: EI², VIII/342) ایرج افشار در ۳۱۵ بیت در مدح عزالدین فریومدی و هجو صاحب اوقاف، به چاپ رسانده (۱۳۳۹ش) که در آن نام سراینده تاج‌الدین نسایی ضبط شده است.

مآخذ: آذر یگدلی، لطفعلی، آتشکده، به کوشش حسن سادات ناصری، تهران، ۱۳۳۶ش؛ آقابزرگ، الذریعة، افشار، ایرج، مقدمه بر «کارنامه اوقاف»، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۲۹ش، ج ۷؛ اوحدی بلیانی، محمد، عرفات العاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، ش ۵۳۲۴؛ جاجرمی، محمد، مؤسس الاحرار، به کوشش صالح طیبی، تهران، ۱۳۲۷ش؛ حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، به کوشش ادوارد براون، لیدن، ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م؛ دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، به کوشش محمد رمضان، تهران، ۱۳۳۸ش؛ رازی، امین احمد، هفت اقلیم، به کوشش جوادفاضل، تهران، ۱۳۴۰ش؛ صبا، محمدمظفر حسین، تذکرة روزروشن، به کوشش محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳ش؛ صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۶ش؛ علی حسن خان، صبح گلشن، کلکته، ۱۲۹۵ق؛ فصیح خوانی، محمد، مجمل نصیعی، به کوشش محمود فرخ، مشهد، ۱۳۴۰ش؛ مرکزی، میکروفیلما، هدایت، رضائلی، مجمع الفصحی، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۳۹ش؛ نیز: EI².

مریم مجیدی

پوپ باقی مانده که از آن جمله است: «مقدمه‌ای بر هنر ایران^۱»، «شاهکارهای هنر ایران^۲» و «معماری ایران^۳».

مآخذ: «آرتور ایهام پوپ»، ترجمه مهوش ابوالضیا، راهنمای کتاب، تهران، ۱۳۲۸ش، س ۱۲، ش ۹-۱۰؛ اسنادی از باستان‌شناسی در ایران، سازمان اسناد ملی، تهران، ۱۳۸۰ش؛ بحرالعلومی، حسین، «ایران‌شناسی که به ایران عشق می‌ورزید و بزرگ‌ترین آرزوی این بود که در ایران به خاک سپرده شود»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، ۱۳۵۶ش، ش ۱-۲؛ دانشنامه جهان اسلام، تهران، ۱۳۷۹ش، ج ۵؛ دایرةالمعارف فارسی؛ ذکاء، یحیی، تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران، تهران، ۱۳۷۶ش؛ فروغ، مهدی، «مرگ یک دانشمند ایران‌شناس»، هنر و مردم، تهران، ۱۳۴۸ش، ش ۸۴؛ نوروززاده چگینی، ناصر، «هیئت هلنز، نخستین فعالیتهای باستان‌شناسی در لرستان»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، تهران، ۱۳۷۲ش، س ۷، ش ۱۳-۱۴؛ یادنامه پنجمین کنگره بین‌المللی باستان‌شناسی و هنر ایران، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۲۷ش؛ نیز:

The Dictionary of Art, ed. J. Turner, London/New York, 1998; Jayne, H., «A Survey of Persian Art, its Conception and Development, 1926-1939», *Surveyors of Persian Art: A Companion Volume to A Survey of Persian Art*, eds. J. Gluck and N. Siver, 1996; Muscarella, O. W., «The Pope and the Bitter Fanatic», *The Iranian World*, ed. A. Alizadeh et al., Tehran, 1999; Pope, A. U., «XVI. Proceedings...», *A Survey of Persian Art*, Tehran etc., 1977, vol. XIV; Sadiq, I., Arthur Upham Pope, American Expert in Persian Art, *A Survey of Persian Art* (New Studies 1960-1969, in Memoriam), Tehran etc., vols. XV-XVI; Stead, R., «Arthur Upham Pope, Champion of Excellence», *ibid*; *Surveyors of Persian Art: A Companion Volume to A Survey of Persian Art*, eds. J. Gluck and N. Siver, 1996. ناصر نوروززاده چگینی

پوخکان، نک: تربت‌جام.

پوزبهای جامی، تاج‌الدین بن بهاء‌الدین، معروف به «ابن بها»، متخلص به «پوربها» و «بها»، شاعر هزل‌گوی سده ۷ق/۱۳م. وی اصلاً از روستای جام در خراسان، و در خانواده‌ای اهل دانش به دنیا آمد (اوحدی، ۱۹۳). پدرانش منصب قضای ولایت جام را داشتند. پوربها را نیز نخست برای این شغل تربیت کردند، ولی طبع ظریفش او را به معاشرت با شاعران کشانید (دولتشاه، ۱۳۶).

پوربها در هرات دانشهای ادبی را نزد رکن‌الدین قباپی و سعیدی هروی آموخت (همو، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۶؛ آذر، ۲۹۲/۱؛ هدایت، ۷۰/۱/۲؛ صفا، ۱/۳(۱)، ۳۵۶). گفته‌اند که به روزگار سلطنت ارغون خان (۶۷۲ق) همراه خواجه وحیدالدین زنگی پسر طاهر فریومدی به تبریز رفت (دولتشاه، ۱۳۷؛ اوحدی، همانجا؛ نس، صفا، ۱/۳(۱)، ۶۶۳). پوربها در تبریز با همام تبریزی مشاعره داشت و به دستگاه خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی نزدیک شد و او را مدح کرد (دولتشاه، همانجا؛ رازی، ۱۷۹/۲؛ حمدالله، ۸۱۶).

پوربها در تبریز درگذشت (علی حسن خان، ۷۷). سال مرگ دقیق او معلوم نیست. صفا به دلایلی (۱/۳(۱)، ۶۶۶) نظر تقی‌الدین کاشانی، یعنی ۷۳۲ق/۱۳۳۲م را نادرست می‌داند. اشاره بعضی منابع به وفات پوربها در عهد سلطان ابوسعید گورکان در نیمه دوم سده ۹ق (برای نمونه، نک:

1. *An Introduction to Persian Art*, 1931. London, 1965.

2. *Master pieces of Persian Art*, New York, 1945.

3. *Persian Architecture*,

MADDE YATIRILAGANLARIN SONRA GELEN DOKUMAN

21 KASIM 2009

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد پنجم، تهران، ۱۳۸۳.

Nizām Shāhī government on the ancestors of the future Marāthā king Śivād̄jī. The town was destroyed several times, worst in 1040/1630, when it was captured and burnt by the ʿAdil Shāhī army. About 1047/1637 Śivād̄jī's father first made his residence in the town of Pūna, which started to increase substantially in size. Śivād̄jī, however, spent most of his time at Sātara, in his hill-forts, or campaigning. Pūna changed hands between the Mughals and the Marāthās [q.v.] before it came into the possession of the Pēshwās [q.v.] early in the 12th/18th century. Due to the Mughal presence, the number of mosques increased, as did the Muslim population of the town. Khāfi Khān speaks of Pūna in the time of Awrangzīb as "situated in a treeless plain." By 1133/1720, the old *kaṣaba* may have had a total population of 20,000 to 30,000. By 1164/1750, Pūna had officially been acknowledged as the Marāthā capital, and, as the residence of the Pēshwās, expanded dramatically, while "a million mango trees" were planted in and around the town. The Pēshwās built the Shanwar Palace, the most magnificent building of Pūna, which was, however, destroyed by fire in 1243/1827. Numerous temples were erected, especially on Parvati hill, to the south-west of the city. From about 1143/1730 to 1234/1818, Pūna was the city of the Pēshwās, a bureaucratic-military capital with a largely Citpāvan-brahman constituency. It did not have the economic base of such Muslim cities as Āgra, Dihlī, Lahore, or Murshidābād, nor did it have the commercial promise of the new British cities of Madras, Bombay or Calcutta. Pūna had a peculiarly brahman character, and, for the most part, was a creation of the Pēshwās, who transformed it into a city of 150,000. Muslims were only a small community in 12th/18th-century Pūna, and many of them were converts from the Hindu population of the period before the rise of Śivād̄jī. But both Shīʿī and Sunnī groups were represented. Later in the same century, Muʾmins and Bohorās [q.v.] came to the city to trade, and there were also a small number of Sidīs, descendants of African Muslims, and mercenary Arabs. In 1225/1810 there were in Pūna 412 Hindu temples and 10 Muslim shrines or mosques. The Pēshwās' generosity towards Muslim shrines in Pūna (as elsewhere) is nevertheless on record. In general, life in Pūna was much influenced by Indo-Muslim culture. The Pēshwās, for instance, affected a semi-Mughal style of dress for formal occasions.

In 1233/1817 Pūna was occupied by the British, and British troops remained in Pūna until 1368/1948, in a separate cantonment. The population increased again, to 276,000 in 1360/1941. In the post-Independence period, Pūna became an industrialised city of over 800,000 in 1391/1971, and over 1,500,000 in the 1400s/1980s. The percentage of Muslims in the city has, from the mid-12th/18th century onwards, never been more than ten, and is less now. But the Muslim population in Pūna is still sizeable, and there is considerable communalist tension.

Bibliography: V.D. Divekar, *Survey of material in Marathi on the economic and social history of India*, 3, in *The Indian Economic and Social History Review*, xv/3 (July-Sept. 1978), 404-5; B.G. Gokhale, *Poona in the eighteenth century: an urban history*, Delhi 1988; J.-Y. Le Guillou, *Le voyage au-delà des trois mers d'Afanasiy Nikitin (1466-1472)*, Quebec City 1978; K.V. Purandare (ed.), *Purandare daftar*, Puna 1929; S.B. Sawant, *The city of Poona: a study in urban geography*, Puna 1978. (A. WINK)

PŪR-I BAHĀʾ-I DJĀMĪ, Tādj al-Dīn b. Bahāʾ al-Dīn, a Persian poet who was active in the second

part of the 7th/13th century when Persia was ruled by the Mongols. Most of the biographical information is based on statements to be found in his verses. His *takhalluṣ* was Pūr-i Bahāʾ. He was a native of Djām in Khurāsān and was born into a family of *kādīs* and scholars; his ancestors had held the post of *kādī* in the *wilāyat* of Djām since the days of the Sāmānids, but by Pūr-i Bahāʾ' s time had lost this function. In his youth he lived in Harāt, where Mawlānā Rukn al-Dīn Ḳubāʾī and Saʿīd-i Harawī were his masters in poetry.

Pūr-i Bahāʾ was the *maddāh* of several high officials, who all belong to the reign of the Īlkhān Abaḳa (1265-82 [q.v.]). While living in Khurāsān he praised ʿIzz al-Dīn Tāhir al-Faryūmadī (d. ca. 668/1270) and his son Waḳḳh al-Dīn Zangi (executed in 685/1287) who both were appointed *wazīr/nāʾib* of that province, the former in 1265, the latter in 1270 and again in 1282. Another prominent *maddāh* was Naṣīr al-Dīn Ṭūsī (d. 672/1274 [q.v.]). When Pūr-i Bahāʾ left his native province he lived in Tabriz, Iṣfahān and Baghdād where he became the panegyrist of several members of the Djūwaynī family: Shams al-Dīn the *ṣāhib dīwān* (executed 1284), ʿAlāʾ al-Dīn ʿAtā Malik, the famous historian and governor of Baghdād (d. 1283 [q.v.]) and Bahāʾ al-Dīn b. Shams al-Dīn, the governor of Iṣfahān (d. 1279). Nothing is known of his fate after the death of these patrons, a fact which must also have affected his life considerably.

Ḥamd Allāh Mustawfī Kazwīnī (d. after 740/1339-40) confirms in his *Tarīkh-i guzīda* that Pūr-i Bahāʾ' s *dīwān* was well-known. Verses of Pūr-i Bahāʾ are quoted in anthologies, biographical or historical works. By far the most comprehensive collection of his poems is to be found in a comparatively late manuscript dated 1029/1619-20, written for the Ḳuṭb-Shāhīs [q.v.] of Haydarābād in South India, and entitled *Kitāb-i Pūr-i Bahāʾ*; but as it does not contain all the verses cited in other sources it can hardly represent his complete *dīwān*.

This manuscript comprises 41 *kaṣāʾid*, 13 *mukattaʿāt*, 1 *tarkīb-band*, 1 *mathnawī* called *Kār-nāma-yi awkāf*, 2 *ghazals* and 73 *rubāʿīyyāt*, altogether totalling 25,216 verses. With the exception of the *rubāʿīyyāt*, his poetry is devoted to panegyrics (*madh*), satire (*hadīw*) or quite often a mixture of both. Sanāʾī and Sūzānī were his favourite poets and admired models.

Pūr-i Bahāʾ shows a predilection for complicated metres and rare words. He makes frequent use of financial and administrative technical terms, and is famous for his macaronic pieces that mix Persian with Mongolian and Eastern Turkic vocabulary, so that most of his verses are not easily understood. There are many comments on the political and social grievances of the time, such as excessive taxation or the improper behaviour of state officials, and allusions to otherwise unknown or little-known individuals. The satirical *mathnawī Kār-nāma-yi awkāf* criticises the bad state of affairs prevailing within the pious endowments. For his criticism and satire, Pūr-i Bahāʾ indulges in pornographic images and obscene words; this may have been the true motive for the copying of his poems for the Ḳuṭb-Shāhī ruler's library.

Bibliography: 1. Mss. (a) BL Or. 9213; *Kitāb-i Pūr-i Bahāʾ*, *Dīwān* of Tādj al-Dīn b. Bahāʾ al-Dīn (= Pūr-i Bahāʾ-ī Djāmī), copied for the library of Muḥammad Ḳuṭb-Shāh at Haydarābād in 1029/1619-20. Cf. G.M. Meredith-Owens, *Handlist of Persian manuscripts*, 56. (b) Cambridge University Library, E.G. Browne Collection V.5 (7), *Madjmūʿa of ancient dīwāns*, ff. 225b-226b. Cf. *Descriptive catalogue*, Cambridge 1932, 2250.